

## نقش باورها و اطلاعات بیرونی در برداشت از آیات قرآن

### بخش دوم

تهیه و تدوین گروه پژوهشی (تفسیر راهنما)

در شماره پیشین این مجله یاد کردیم که هر محقق و کاوشگر قرآنی، چونان تشنه ای است که به اندازه نیاز و ظرفیت و توانش می تواند از آبشار هدایتها و چشمه اشارتهای قرآنی و لطایف رحمانی توشه برگیرد.

از جمله عواملی که سطح نیازها و ظرفیتها و توانها را بالا می برد و یاکاهش می دهد، اطلاعات بیرونی و باورهای پیشین و اصول پذیرفته شده است که هر فرد به هر حال پیش از ورود به میدان تحقیق، به همراه دارد.

اطلاعات بیرونی و باورهای رسوخ یافته در فکر و اندیشه محقق، به مثابه عینکی است که می تواند دقت و درستی آن، وی را در شناخت دقیق تر و بایسته تر آنچه می نگرد، یاری دهد، چنانکه می تواند همراه کننده و غلط انداز نیز باشد.

به هر حال اطلاعات بیرونی را به دو دسته تقسیم کردیم:

۱. آگاهیهای افزایش دهنده برداشت از آیات قرآن و باز گذارنده میدان برای استنباطهای جدید و فزون تر.

۲. آگاهیهایی که زمینه استنباطهای فزون تر را محدود کرده و محقق را ناگزیر می سازد تا از برخی برداشتها دست بردارد و در مرزی خاص متوقف بماند.

اصول فزاینده را در بخش نخست مورد بررسی قرار دادیم و اکنون به اصول کاهش دهنده (قضایای نافیه) می پردازیم.

#### اصول کاهش دهنده برداشت

برخی باورها و آگاهیهای محقق، زمینه برداشت از قرآن را بروی تنگ می سازد، چنانکه اعتقاد به عصمت انبیا و یا برخی مبانی فقهی و اصول عقیدتی، می تواند محقق را وادار سازد که دست از ظاهر برخی آیات یا مفاهیم التزامی آن بردارد و یا اگر لفظی، حقیقت در دو معنای مختلف است، تنها به یک معنی اعتماد کند.

انتظار می رود که نمونه های این تأثیر گذاری را به شکلی روشن ارائه دهیم و مثالها و مصادیقی را بنمایانیم، اما پیش از نمودن نمونه ها جا دارد به اقسام قضایا و باورها از باب مقدمه اشاره ای داشته باشیم.

#### اقسام قضایا و باورها

آگاهان به دانش منطق براین اعتقادند که هراستدلال و نتیجه گیری منطقی و عقلانی دست کم بر دو قضیه و به تعبیر دیگر بر دوجمله ودو باور استوار است که مقدمات یا قضایای قیاسی نامیده می شوند.

ارزش و درستی یا نادرستی هراستدلال وهرنتیجه گیری مبتنی بر ارزش ومیزان اعتبار و واقع نمایی مقدمات آن است.

منطقیان، این مقدمات واجزای استدلال را در مرحله نخست، هشت قسم دانسته اند:

۱. آگاهیها وباورهای یقینی که شامل موارد زیر است:

اولیات(مسایل بدیهی عقلی مثل این که کل بزرگتر از جزء است.)، مشاهدات و محسوسات، تجربیات، متواترات، حدسیات، فطریات.

۲. گمانه ها و باورهای نزدیک به یقین.

قضایای ظنی به آن دسته از باورها گفته می شود که: قطعی و صد در صدند، ولی برپایه برهان و دلیل کافی استوار نشده باشند ویا این که اصل اعتقاد به مرحله صد درصد نرسیده باشد.

۳. مشهورات، مانند: ارجمندی عدل، شجاعت، شفقت، احترام ویژه به میهمان، خوش یمنی برخی شماره ها یا شکلها ویا بدی ظلم، ترس، قساوت و ...

۴. وهمیات، مانند: ترس از تاریکی با یقین به این که مکان تاریک خطری دربر ندارد.

۵. مسلمات: آنچه برای طرف استدلال ما پذیرفته شده است، حال ممکن است واقعیت داشته باشد یا نداشته باشد.

۶. مقبولات: باورهای تقلیدی براساس اعتماد برکسی که باور از او دریافت می شود.

۷. مشبّهات: باور نادرستی که طرف سخن ما آن را راست می پندارد.

۸. مخیلات: آنچه واقعیت ندارد، ولی تصویر آن دراحساس آدمی تأثیر می گذارد مانند تعبیرها و تصویرهای شعری.

نمونه ای از تأثیر شناختهای پیشین دربرداشتهای پسین

هریک از قضایای هشتگانه فوق، به شکلی دربرداشت محقق از کلام وحی تأثیر می گذارد، چنانکه اعتقاد یقینی و مستدل ما به جسم نبودن ومحدود نبودن خدا وبی نیازی وی از جا و مکان وجابه جا نشدن اوباعث می شود که دربرداشت ازآیه (وجاء ربّک والملك صفّاً صفّاً) (فجر / ۲۲) ب گوییم منظور ازآمدن پروردگار، حضور یافتن ذات او دریک مکان پس از نبودن درآن مکان نیست، زیرا تصویر این امر درباره ذات باری تعالی با اصول یقینی و مسلم اعتقادی سازگار نیست. به ناچار باید دست از ظهور آیه برداشت و لفظی را در تقدیر گرفت و گفت:معنی جمله (وجاء ام ربّک) چنین است:فرمان پروردگار سررسید درحالی که فرشتگان، آماده به خدمت صف کشیده بودند.

اعتقاد به این که خداوند به دلیل جسم نبودن ومحدود نبودن دارای اجزاء و اعضا نیست درآیه( یدالله فوق ایدیهم)(فتح / ۱۰) مانع ازآن می شود که برداشت کنیم خداوند دارای دست است و عضو دارد، بلکه به ناگزیر این گونه اعتقاد که برای برخی در شمار یقینیات و برای بعضی در ردیف

مقبولات، مسلمات و مشهورات قرار دارد، معتقدان را جهت می دهد تا (ید) را به معنای قدرت بگیرند و از برداشتهای ظاهری اجتناب کنند، چه این که در نص آیه قرآن آمده است (لیس کمثله شیء) (شوری / ۱۱) و این نص مانع می شود که برای خداوند دستی همانند دست آفریده ها تصویر کنیم.

نمونه دیگر از نقش (قضایای نافیه) در فهم آیات قرآن و مانع شدن از برداشتهای فزون تر این است که مابه دلائل عقلی و نقلی نه می توانیم معتقد به جبر مطلق باشیم و نه اختیار مطلق، بلکه به فرموده ائمه اطهار(ع)، اعتقاد صحیح در زمینه جبر و اختیار این است که:

(لاجبر و لاتفویض بل امر بین الأمرین)

نه جبر مطلق و نه اختیار مطلق، بلکه امری است میان دو امر.

این اعتقاد که می تواند در شمار تجربیات یا فطریات و یا مقبولات و یا مسلمات قرار داشته باشد، در برداشت ما از ظاهر آیات فراوانی که نسیم جبر از آنها می وزد، مانع پدید می آورد. مانند این آیه ها:

(وما تشاؤون الاّ ان یشاء الله)

(یهدی من یشاء و یضلّ من یشاء)

(یغفر لمن یشاء)

(تؤتی الملک لمن یشاء)

از ظاهر این آیات نمی توان برداشت کرد که اراده انسان به طور مطلق مقهور اراده خداست و آدمی نقشی در خواستههای خود ندارد و یا نمی توان نتیجه گرفت که هدایت و گمراهی آدمیان تنها بسته به مشیّت الهی است و آنان خود انتخابی ندارند و ...

اعتقاد یقینی یا مسلم ما به (امر بین الامرین) سبب می شود تا از برخی برداشتهای جبری مطلق یا اختیار مطلق دست برداریم و برای مشیّت الهی و تأثیر آن درخواست و اراده آدمیان و سرنوشت ایشان، محملهایی متناسب با اصول اعتقادی پیدا کنیم.

محدوده تأثیر باورها در برداشتها

با اشاره ای که به اقسام قضایا و باورها داشتیم، هرچند به اجمال گذشتیم، این نکته مبرهن بود که همه قضایا و باورها ارزش یکسان و اعتباری برابر ندارند، بلکه برخی چون یقینیات در اوج اعتبارند و بعضی چون وهمیات و مخیلات در پایین ترین حد اعتبار و چه بسا کمترین ارزش علمی ندارند.

تفاوت آشکار این اقسام همواره سبب نمی شود تا کاوشگر قرآنی نیز به آسانی باورهای خود را دسته بندی کند و هر کدام را در جایگاه مناسب قرار دهد و به همان میزان آن را معتبر شمارد.

تنگنای شناخت، همین جاست که محقق میان یقینیات و اصول معتبر عقلی و تجربی و فطری و بدیهی خود با مشهورات و مشبّهات و مقبولات و مخیلاتش فرق گذارد و مخیلات را که فاقد ارزش علمی است به جای باورهای علمی و یقینی استخدام نکند و یا باورهای ظنی و غیرجزمی را، جزمی نپندارد و آیات وحی را براساس گمانه ها و پندارها تفسیر نکند!

باورهای انسانی، از راههای گوناگون پدید می آیند، از جمله، به موارد زیر می توان اشاره داشت:

الف. متون دینی

آیات و روایات، باورهایی برای انسان می آفرینند و در مواردی، این باورها سدّ راه برداشتهای قرآنی می شوند و به ظاهر، تعارضهایی را می آفرینند.

۱. درارتباط با آیات قرآن، به هیچ روی تعارض دو نصّ قرآنی را نمی توان ارائه داد. به همین نکته آیه شریفه زیر، اشارت دارد:

(ولولکان من عندغیر اللّٰه لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً) نساء / ۸۲

اگر قرآن از سوی غیر خدا بود، در آن ناهمسازیهای بسیار بود.

اما در مواردی که ظهور آیه با نصّ آیه یا آیات دیگر، ناسازگار است، بی گمان آیات دیگر، از ظهور بدوی آیه جلوگیری می کنند و برداشت معارض را از بین می برند به عنوان نمونه، در آیه شریفه زیر می خوانید.

(فان كنت فی شكّ ممّا انزلنا الیک فاسئل الذین یقرءون الکتاب من قبلک ... )

یونس / ۹۴

اگر در آیات نازل شده بر خود، تردید داری، از آنان که کتابهای آسمانی پیشتر را تلاوت می کنند، پرسش کن ...

ظاهر جمله شرطیه (فان كنت ...) چنین می نمایاند که پیامبر (ص) در گونه ای از شک و تردید به سر می برد، اما این ظهور اولیه، در پرتوی آیات صریح دیگر، رنگ می بازد و از بین می رود و سیاقی چون آیات دیگر پیدا می کند که مخاطب، گرچه در ظاهر پیامبر است، اما خطاب به جامعه مشرکان (و یا مسلمانان) است.

۲. در نسبت میان روایات و آیات، بحثهای گوناگونی در علم اصول صورت گرفته است، از آن جمله این که روایات نص هستند و قرآن ظاهر است و نص بر ظاهر مقدم است، ولی از سوی دیگر قرآن قطعیّ الصدور است و روایات ظنیّ الصدور و از این جهت قرآن بر روایات ترجیح دارد.

مادر این نوشته نظر به هیچ یک از این دو بحث نداریم، بلکه موضوع را از این زاویه می نگریم که اگر روایات یا هرمنشأ نقلی و عقلی دیگری، باعث پیدایش اعتقادی راسخ شود و آن اعتقاد به صورت باورهای پذیرفته شده یا مسلم درآید چگونه ممکن است برفهم قرآنی و برداشت از آیات تأثیر بگذارد.

بنابراین، سخن از اطلاق و تقييد، خاص و عام و تعارضهای مصطلح اصولی نیست، چنانکه سخن از اعتقادات ضروری عقلی و دینی نیز نیست، بلکه صرفاً نظر به مناسبات آیات با باورهایی داریم که به استناد دلایل نقلی، نوعی اعتبار شرعی و رسوخ فکری یافته اند و جلو برخی برداشتهای قرآنی را می گیرند.

در این گونه موارد باید توجه داشت که آیات قرآن دوتنوع ظهور دارند.

۱. ظهور نخستین که به سرعت به ذهن می آید و با اندک درنگ در نشانه های حالی و مقالی و عقلی و نقلی می تواند زدوده شود.

۲. ظهور تثبیت شده ثانوی که پس از درنگ و تدبّر شکل می گیرد.

روایات، درحقیقت از جمله قرآینی هستند که زمینه را برای ظهور ثانوی آیات فراهم می آورند و هرچند با ظهور آغازین در تعارض هستند، اما خود نشانه و دلیل برمراد وحی و زمینه ساز ظهور تثبیت شده اند و آنچه اعتبار دارد ظهور ثانوی است و نه ظهور ابتدایی زودگذر.

ب. انس با مفاهیم حسّی

دقت در چگونگی وضع الفاظ برای معانی، این واقعیت را آشکار می سازد که معلومات آدمی، از محسوس ترین اشیا آغاز می شود و به تدریج از محسوس به سوی معقول، گام به گام پیش می آید. انس و پیشینه ارتباط انسان با دریافتهای حسّی از یکسو و آسانی درک محسوسات در مقایسه با ادراک حقایق معقول، همواره این خطر را در پیش پای کاوشگران معارف دینی می نماید که گرایش افراطی به تفسیر حسّی و ظاهری پیدا کنند و برخی از احساسها را که گاه در شمار توهمات و تخيلاتند، در فهم معارف بلند آسمانی دخالت دهند.

انسان در نظام ماده، آنچه از لوح، کرسی، عرش، میزان، دست، گوش و چشم می شناسد، حسّی است و دست کم پیش از آن و پیش از آن که مراحل غیرحسّی این الفاظ را بشناسد، با مصادیق حسّی آنها سروکار داشته است، از همین روی گرایش دارد که این الفاظ را بر معانی حسّی حمل کند، در حالی که این گرایش، یک احساس تخیلی است و آنچه تخیلی بودن این گونه احساسها را می نمایاند، دلایل ضروری و بدیهی عقلی و نقلی است که ساحت ذات حق را از ابتلا به امور حسّی، منزّه می شمارد.

(میزان)، یعنی وسیله سنجش. ولی این وسیله در طول زمان شکلها و گونه های گوناگونی را شاهد بوده است، گاه این سنجش به وسیله ابزار و آلات فولادین صورت می گرفته و زمانی با اشیاء لطیف تر و کم حجم تر وزمانی با پرسش یک سؤال و بر ملاک اصول بدیهی عقلی و نقلی. در همه این مرا حل، میزان، میزان است، ولی مصادیق آن با یکدیگر تفاوتی آشکار و انکارناپذیر دارند با این وجود، هیچ ضرورتی ندارد که انسان تنها با شنیدن لفظ میزان، ذهنش به سمت محسوس ترین و حجیم ترین نوع آن برود!

البته نباید از نظر دور داشت که خطر حس گرایی و پرهیز از آن، ممکن است به تفریط بینجامد و باطنی گری و تأویل گرایی را دامن بزند و کسانی حتّی معانی حسّی را هم به لطایف الحیل حمل بر معانی غیرحسّی کنند، این خطر نیز کمتر از خطر پیشین نیست.

ج. داده های علمی - فلسفی

درپاره ای موارد، باورهای علمی-فلسفی از برداشتهای استنباطی جلوگیری می کنند و ناهمسازی با آن می کنند.

دراین مورد، بایستی به چند نکته توجه داشت:

۱. درموردی، پایه ناهمسازی در آن است که آیاتی چون آیه زیر، به گونه ای نادرست تفسیر و تعبیر می شود.

(نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لكلّ شیء) نحل / ۸۹

ماقرآن را بر تو فرستادیم و آن، بیان کننده هرچیز است.

گمان می رود که قرآن، معادلات ریاضی و فرمولهای شیمی و... را نیز بایستی عهده دار باشد و این انتظار، برداشتهایی می آفریند و در مواردی، این برداشتها با داده های علمی و فلسفی ناسازگار می گردد، بنابراین، در مرحله نخست بایستی قلمرو انتظار را تعبیر و تفسیر کرد. در همان آیه، صدر و ذیل آیه این نکته را می رساند که آنچه در رابطه با هدایت و سعادت مندی انسان مورد نیاز بوده، بیان شده است.

۲. درموردی که ظهور آیه با داده های علمی قطعی، ناسازگار بود، آن داده ها می توانند قرینه معنایی برای تغییر برداشت گردند، به شرط آن که، آن داده ها قطعی و حتمی باشند.

۳. درموردی که نصّ و صریح قرآن، بر مطلبی دلالت کند، هرچند با ظاهر داده های علمی روز ناهمساز باشد، نمی توان از برداشت قرآنی جلوگیری کرد. به عنوان نمونه، به فرض آن که علوم روز، حیات غیرمتعارف را پذیرا نباشند، اما در مورد اصحاب کهف و یا حضرت نوح، قرآن صراحت در عمر دراز و غیر متعارف ایشان دارد. در مورد اصحاب کهف، قرآن می گوید:

(ولبثوا فی كهفهم ثلاث مائة سنین و ازادوا تسعاً) كهف / ۲۵

آنان در غارشان، ۳۰۹ سال به سر بردند.

همچنین در ارتباط با عمر نوح آمده است:

(فلبث فیهم الف سنه الا خمسين عاماً) عنكبوت / ۱۴

نوح در میان جامعه اش، ۹۵۰ سال زیست.

آیات فوق، صراحت دارند که نوح و اصحاب کهف، عمر غیرمتعارف داشته اند. بنابراین، به فرض آن که داده های علمی با آن ناهمساز باشند، نمی توان از مفاد آیات سرپیچید.

همچنین دلایل و براهین فلسفی، با صریح آیات نمی توانند ناهمسازی کنند. برخورد ابن سینا با مسأله معاد جسمانی، پذیرش همین نکته است که حتی اگر برانگیخته شدن خلایق با کالبدهای دنیوی خود، از طریق عقلانی و فلسفی قابل پذیرش نباشد، مفاد آیات در آن صراحت دارند و ازای ن روی بایستی آن را باور کرد.